

تأملی در نگرش جامعه‌شناختی مارکسیستی به تاریخ ایران

دکتر ناصر صدقی*

استادیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز

(از ص ۱۳۳ تا ۱۵۲)

تاریخ دریافت: ۸۹/۰۸/۰۳؛ تاریخ پذیرش: ۹۰/۰۹/۳۰

چکیده:

امروزه، با نگاهی به سابقه نیم قرن مطالعات و تحقیقات نظری در تاریخ ایران می‌بینیم که اجزای نظریه‌های موسوم به «ماتریالیسم تکاملی تاریخ» و «نظام آسیایی»، گفتمان‌های نظری مسلط در تحلیل جامعه‌شناختی ویژگی‌های تاریخ ایران بوده‌اند. نظریاتی که دارای اصل و منشأ اروپایی، یا اروپایی - روسی و ترویج‌کننده ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم و ارزش‌های سرمایه‌داری و لیبرالیسم غربی هستند. مهم‌ترین معضلات معرفتی حاکم در نظریات مذکور، علیرغم ادعای تبیین‌های علمی و عینی واقع‌گرایانه از تاریخ ایران، مبتنی بودن بر نگاه اروپامحوری در دو شکل ایجابی و سلبی، و نادیده گرفتن بخش عمده‌ای از واقعیات و تجربیات تاریخی ایران است. به طوری که تاریخ و جامعه ایرانی را همواره با معیار میزان شباهت یا متفاوت بودن از تجربیات تاریخی غرب مورد توجه قرار داده‌اند. بر همین اساس در این پژوهش، تلاش بر آن است مبانی فکری و معرفتی گفتمان‌های نظری مذکور، در زمینه چگونگی تحلیل جریان و فرجام تاریخ جامعه ایرانی، از منظر نقد گفتمان موسوم به «شرق‌شناسی»، مورد ارزیابی انتقادی قرار گیرد.

واژه‌های کلیدی: تاریخ نگاری، مارکسیسم، مارکسیسم - لنینیسم، لیبرالیسم، ایران

مقدمه و طرح مسئله:

هدف پژوهش حاضر، نه ارایه توصیف و روایتی از مصادیق قرائت‌های نظری و جامعه‌شناختی درباره تاریخ ایران؛ بلکه تلاش برای شناخت و نقد مبانی معرفتی برخی از مهم‌ترین نظریات رایج در تحلیل پدیده‌های تاریخی جامعه ایرانی، از منظر نقد گفتمان و سنت مطالعاتی موسوم به «شرق‌شناسی» است؛ گفتمان‌های نظری حاکم در تحقیقات تاریخی ایران، در اصل مبتنی بر گفتمان اروپامحور، موسوم به شرق‌شناسی است؛ گفتمانی که در اصل، محصول عصر روشنگری و دوران مدرنیته اروپایی و متعلق به عرصه علوم انسانی و شناخت فرهنگ و ساختارهای جوامع شرقی، از دریچه تفکرات اندیشمندان و قدرت‌های غربی است (عباسی و آریایی‌نیا، ۱۳۸۸، صص ۱۹۴-۱۹۵). «ادوارد سعید»، به عنوان طراح مبانی فکری نگرش انتقادی نسبت به «گفتمان شرق‌شناسی»، چنین گفتمانی را مبتنی بر دانش، قدرت و سلطه‌طلبی غرب، جهت شناخت و اداره مشرق‌زمین در عرصه‌های سیاسی، جامعه‌شناختی، ایدئولوژیک و علمی دانسته که در آن، مشرق‌زمین هیچ‌گاه دارای موجودیتی مستقل و واقعی، مربوط به خود نبوده و به دنبال آن، در عرصه و مقام مطالعاتی آزاد قرار نداشته و موجودیت یافتن و عرضه خود را مدیون تفکر و روش‌های گوناگون محققان غربی بوده است (سعید، ۱۳۸۶، صص ۲۶ و ۴۷ و ۱۳۵ و ۳۵ و اباضری، ۱۳۸۵، صص ۱۵۹-۱۶۰). هدف اساسی گفتمان شرق‌شناسی بعد از ارایه شناخت مطلوب و دلخواه از مشرق‌زمین، بر اساس معیارهای مدرنیته غربی، آموختن راه و رسم نوین تمدن غربی برای مشرق‌زمین و طرح آن به‌عنوان الگویی جهت هویت‌سازی مطلوب و ارایه راهکارهایی جهت تحول مشرق‌زمین، در راستای همانندی هر چه بیشتر با مغرب‌زمین، از طریق ایجاد حس از خود بیگانگی جمعی، در جوامع شرقی و نفی گذشته آن بوده است (سعید، ۱۳۸۶، صص ۱۳۵-۱۳۸). البته فراتر از دیدگاه تک‌بعدی ادوارد سعید در مورد شرق‌شناسی، که آن را تنها محصول دانش و قدرت جامعه اروپایی دانسته، مبانی معرفتی نظریات و گفتمان‌های نظری حاکم در حوزه ایران‌شناسی که این هم در زیرمجموعه مطالعات موسوم به شرق‌شناسی قرار می‌گیرد، در دو بُعد متفاوت؛ اما هماهنگ با هم، قابل توجه است. در کنار نوع ایران‌شناسی اروپایی، می‌توان ایران‌شناسی روسی را هم لحاظ کرد؛ به‌طوری که اگر نوع ایران‌شناسی اروپایی در عرصه مطالعات نظری تاریخ ایران، آن هم با دو قرائت متفاوت مارکسیستی و لیبرالیستی، مبتنی بر گفتمان‌های «شیوه تولید آسیایی» و «استبداد شرقی» بوده، ایران‌شناسی روسی هم

مبتنی بر گفتمان «ماتریالیسم تکاملی تاریخ» و مفاهیم متعلق بدان چون «برده‌داری»، «فئودالیسم»، «سرمایه‌داری» و «سوسیالیسم» بوده است. گفتمان‌هایی که علیرغم تعلقشان به حوزه‌های سیاسی و ایدئولوژیک متفاوت، نشأت گرفته از وجوه اندیشه‌های مارکس و گفتمان قدرت و «شرق‌شناسی» دو وجهی مارکسیستی - لنینیستی و مارکسیستی - لیبرالیستی هستند.

جریان فکری - سیاسی مارکسیسم - لنینیسم، بر اساس نظریه ماتریالیسم تاریخی تکامل‌گرا و تک‌خطی، مبلغ اندیشه‌های سوسیالیستی و کمونیستی شوروی در سطح جهانی بوده و تلاش داشته در ظاهر تحلیل‌های علمی، ابتدا سیمایی منظم و منطقی از جریان تکامل تاریخی جامعه ایرانی، در شکل مراحل پنج‌گانه تکامل تاریخی ارائه دهد و بعد بر اساس همان مراحل تکامل ادواری، وضعیت مطلوبی برای آینده تاریخ ایران که همانا «سوسیالیسم» بوده، ترسیم کند؛ آینده‌ای که مصداق تبلیغی آن، نظام شوروی سوسیالیستی، به عنوان الگوی موفق و تمام‌عیار سوسیالیسم جهانی بود. در مقابل، طرفداران «نظام آسیایی» یا همان «شیوه تولید آسیایی» و «استبداد شرقی» که دو طیف مارکسیسم انتقادی مارکسیسم - لنینیسم، و لیبرالیست‌های معتقد به استبداد شرقی را شامل می‌شود، علیرغم اختلافات اساسی با همدیگر، از منظر اروپامحوری سلبی به طرح دیدگاه‌هایشان در مورد چیستی و جریان تاریخ ایران پرداخته‌اند. ابتدا جامعه ایرانی را به عنوان بخشی از واحد کلی جامعه آسیایی که در قیاس با خصوصیات تاریخی مغرب‌زمین دچار «رکود و عقب‌ماندگی» است، مورد ارزیابی قرار داده‌اند و در مرحله بعدی کوشیده‌اند به شیوه غایت‌گرایی و آینده‌نگری جریان فکری مارکسیسم - لنینیسم؛ اما در شکلی متفاوت با آن، آینده مطلوبی برای جامعه ایران، به عنوان مقصد تحول و توسعه ترسیم کنند؛ آینده‌ای که در قرائت مارکسیستی، همان سوسیالیسم موردنظر مارکس و نه سوسیالیسم موردنظر شوروی و در قرائت لیبرالیستی، همان نظام سرمایه داری و لیبرالیسم اروپاست.

«مارکسیسم - لنینیسم» و جریان و فرجام تاریخی جامعه ایرانی

با اینکه روس‌ها تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م، در مقایسه با کارنامه فعال غربیان در زمینه «شرق‌شناسی» و به‌خصوص «ایران‌شناسی»، از عملکرد ضعیف و دانش اندکی برخوردار بودند (بارتولد، ۱۳۵۱، صص ۳۴۲-۳۴۳)؛ اما بعد از انقلاب مذکور، و خصوصاً در پی اظهارات

لنین و بیانیه کنفرانس لنین‌گرا ۱۹۳۱ م. در زمان استالین، (وارگا، ۱۳۴۸، ص ۷۰. و دون، ۱۳۶۸، صص ۱۷ و ۲۳ و ۳۵-۴۹. و خنجی، ۱۳۵۸، صص ۲۴-۲۵. و سیف، ۱۳۸۰، صص ۱۴ و ۲۱). جامعه ایرانی به‌مانند دیگر بخش‌های «جهان سوم»، جهت تبلیغ و ترویج مبانی سوسیالیسم جهانی مورد نظر شوروی، جایگاه برجسته‌ای را در مطالعات تاریخی و جامعه‌شناختی محققان مارکسیست روسی پیدا کرد (پتروشفسکی، ۱۳۵۹، صص ۳۳-۳۲)؛ به عقیده پتروشفسکی هدف اصلی محققان روسی این بود که با اتکای به ایدئولوژی «مارکسیسم - لنینیسم کلاسیک؛ یعنی اندیشه‌های کارل مارکس، فریدریک انگلس و ولادیمیر لنین»، ساخت‌های اجتماعی جامعه ایرانی را مطابق الگوی تکاملی تسلسل نظام‌های اقتصادی - اجتماعی؛ یعنی «جامعه اشتراکی آغازین - برده‌داری - فئودالیسم - سرمایه‌داری - کمونیسم و ... که در سخنرانی ولادیمیرلنین (۱۹۱۹ م.) راجع به دولت آمده» بود، مورد بررسی قرار دهند (پتروشفسکی، ۱۳۵۹، صص ۳۴).

در سیاست رسمی تاریخ‌نویسی شوروی، جدای از تلاش برای ارایه الگویی واحد، تکاملی و تک‌خطی از تاریخ جهانی و القای نظام کمونیستی شوروی، به عنوان فرجام جریان تاریخی جوامعی مثل ایران، هدف دیگر معارضة با قرائت تاریخ‌نویسی و جامعه‌شناختی لیبرالیسم و نظام بورژوازی اروپایی بود و در این راستا، مطالعه ساختارهای جوامع «جهان‌سومی»، مثل ایران بر مبنای ایدئولوژی ضدبورژوازی و ضداستعماری سرمایه‌داری غربی مهم‌ترین هدف مورخان روسی بود (پتروشفسکی، ۱۳۵۷، ج ۱، صص ۱۳-۱۴ و دیاکونوف، ۱۳۴۵، صص ۹۷-۹۸ و ۱۰۳-۱۰۴). به همین خاطر مطالعات محققان روسی بیش از جنبه‌های علمی، دارای صبغه و اهداف سیاسی بوده و از آموزه‌های مارکسیستی - لنینیستی، به عنوان برنامه‌هایی سیاسی، فکری و اجتماعی، جهت تغییر بخش‌های مهمی از جهان، در راستای اهداف نظام شوروی و معارضة با سرمایه‌داری غرب استفاده می‌شد (Breisach, 1983, pp348-349). و بدین‌گونه مارکسیسم - لنینیسم، در مقابله با «امپریالیسم سرمایه‌داری»، به‌گونه‌ای دکتترین سیاسی، مبتنی بر تحلیل‌های دارای صبغه علمی مبدل شده بود که در عرصه تاریخ‌نویسی و تحلیل فرجام تاریخ جوامع، شکل گونه‌ای ایدئولوژی غایت‌گرا و نویدبخش «نجات بشریت» را داشت (فونتن، ۱۳۷۱، صص ۱۳).

در ارتباط با اهداف مذکور، یکی از پر دامنه‌ترین تلاش‌ها با چندین دهه فعالیت‌های پژوهشی پر کار و جهت‌دار، جهت بررسی ساختارهای جامعه ایرانی در عرصه تاریخی با

اصالت ساختارهای اقتصادی، از دوران باستان تا دوره معاصر، توسط جریان «علمی» تاریخ‌نویسی و جامعه‌شناسی موسوم به مارکسیسم - لنینیسم صورت گرفت. با توجه به این که بخش‌هایی از جامعه روشنفکری ایران در قیاس با دیگر بخش‌های جهان، به‌علت همجواری با روسیه و مراکز افکار انقلابی سوسیالیستی چون قفقاز در عصر مشروطه، سابقه بیشتری در زمینه آشنایی با افکار چپ مبتنی بر سوسیالیسم و مارکسیسم داشت، بعد از انقلاب ۱۹۱۷ و شکل‌گیری حزب توده در ایران به عنوان جریان حامی مارکسیسم - لنینیسم، نفوذ افکار مذکور در ایران ابعاد گسترده‌تری یافت (میرسپاسی، ۱۳۸۴، صص ۲۷۶-۲۷۷)؛ اظهارات پطروشفسکی، یکی از مستشرقان مشهور شوروی، در مورد اهداف نظام شوروی از ایران‌شناسی و مطالعات تاریخی جامعه ایرانی، به‌خوبی و به صراحت، بیان‌کننده سیاست فوق است. به عقیده وی، «در عصر بعد از انقلاب شوروی (اکتبر ۱۹۱۷م)، مبارزه علیه تحریفات تاریخ کشورهای شرقی، از موضع ایدئولوژی استعماری (اروپایی)، نوعی زمینه نظری پیدا کرد. در مطالعات تاریخ‌نگاری ایرانی و به‌طور کلی در مطالعات شرق‌شناسی شوروی، چشم‌اندازی انسانی و بین‌المللی رخ نمود که منجر به ردّ گرایش‌های بورژوازی خاورشناسی و انتقاد از تعدادی مفاهیم تاریخی متکی بر این گرایش شد». به همین خاطر، جهت مقابله با بینش تاریخ‌نویسی بورژوازی، «یکی از ویژگی‌های مطالعات ایرانی اتحاد جماهیر شوروی و تاریخ‌نگاری شوروی، مبارزه علیه گرایش‌های مرکزگرایی، استعمارگرایی و نژادگرایی اروپایی» بود که به «صورت نهانی و یا خیلی نهانی، به شکل مطالعات آسیایی بورژوازی گسترش یافته» بود؛ به‌طوری که جهت مقابله با جریانات فکری مذکور، «مهم‌ترین شخصیت‌های تاریخ‌نگاری شوروی، راجع به کشورهای شرق، ... بر اساس ایدئولوژی و متودولوژی مارکسیست - لنینیست بار آمدند» (پطروشفسکی، ۱۳۵۹، صص ۳۲-۳۳).

در راستای اجرای «متودولوژی» فرمایشی و دیدگاه جهان‌شمول جریان فکری «مارکسیست - لنینیست»، دیاکونوف، یکی از مورخان فعال و مشهور روسی، مسئول پایه‌ریزی مبانی اولیه تفکر مذکور، جهت بررسی ساختارهای جامعه ایرانی در عرصه تاریخی شد. در واقع، کار سخت و طاقت‌فرسای خلق جامعه طبقاتی مبتنی بر تولید و اقتصاد برده‌داری در ایران باستان^(۱)، با تأکید بر دوره ماد، که در آینده مبنا و نقطه عزیمت تاریخ‌نویسی تکامل‌گرای روسی در زمینه آرایه سیمایی از مراحل «تکامل ادواری» ساختارهای اقتصادی جامعه ایرانی قرار گرفت، به دیاکونوف محول شد^(۲) و

«بدین طریق، در دانش شوروی شالوده‌ای برای مطالعه تاریخ ماد ریخته شد؛ مطالعه‌ای که بر پایه تئوری علمی مترقی (برده‌داری) قرار داشت (دیاکونوف، ۱۳۴۵، ص ۱۰۷). در این راستا، دیاکونوف درصدد برآمد تا موجودیت تاریخی «جماعت‌های اشتراکی»، به عنوان مقدمه ضروری ورود به جامعه طبقاتی برده‌داری را، قبل از دوره ماد، در غرب ایران شناسایی کرده و چگونگی شکل‌گیری اولین مراحل «جامعه طبقاتی»، یعنی «دولت و جامعه برده‌داری» را در ایران عصر مادی تشریح کند (دیاکونوف، ۱۳۴۵، صص ۱۴۰-۱۴۶ و ۱۸۲-۱۸۳ و ۱۹۸). بدین‌گونه در دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی، مطابق الگوی تاریخ باستان اروپا، اولین جامعه طبقاتی که در ایران از درون تعارضات اقتصادی و مالکیتی مستقر گشت، جامعه برده‌داری بود؛ جامعه‌ای مبتنی بر اقتصاد برده‌داری که از حدود قرن ۷ ق.م، به تدریج در بخش‌های غربی ایران؛ یعنی قلمرو مادها در مجاورت بین النهرین توسعه و تکامل یافته و به تدریج به بخش‌های مرکزی ایران گسترش یافت و تا قرن ۳ ق.م؛ یعنی اواخر عصر اشکانی تداوم داشت (دیاکونوف، ۱۳۴۵، صص ۳۹۸-۴۰۵ و پیگولوسکایا و...، ۱۳۵۳، ص ۸۲).

مطابق الگوی تکاملی ماتریالیسم تاریخی، مرحله بعد از تشریح نظام برده‌داری در ایران، تبیین چگونگی شکل‌گیری و ماهیت سیر و دگرگونی نظام اقتصادی - اجتماعی فئودالی بود. در کارنامه فکری جریان مارکسیسم - لنینیسم در زمینه مطالعات ایرانی، فئودالی تلقی کردن ساختارهای جامعه ایرانی، به علت رکود و تداوم بیش از هزارساله «ساختارهای فئودالی» در تاریخ ایران، غالب‌ترین دیدگاه بود. این امر، در حالی بود که قبل از انقلاب ۱۹۱۷، بین مورخان روسی ایران‌شناس، این نظر رایج بود که در ایران، به علت وجودنداشتن نظام سرواژ و تقید روستاییان به زمین، ساختار و روابط فئودالی وجود ندارد و تنها بعد از انقلاب و شکل‌گیری نظام شوروی بر مبنای ایدئولوژی تکامل گرای تک‌خطی و جهان‌شمول مارکسیسم - لنینیسم بود که «دانشمندان شوروی، وجود فئودالیسم را در ایران، به‌طور علمی ثابت کردند» (اشرفیان و آرونوا، ۲۵۳۶، ص ۴۶). در واقع، بحث چگونگی تحقق و چرایی ماندگاری دیرینه «فئودالیسم» در تاریخ ایران و موانع فراروی تحول آن، یکی از معضلات و مشکلات تحلیلی مارکسیسم روسی بوده و به همین خاطر، جهت توجیه موجودیت چنین مرحله اساسی در تاریخ «تکاملی» ایران، دوره‌بندی‌های داخلی و مفاهیم الحاقی مختلفی چون «فئودالیسم دولتی»، «فئودالیسم متمرکز»، «فئودالیسم خانه به دوشی یا چادرنشینی»، «فئودالیسم از هم پاشیده»،

«فئودالیسم ایرانی و عربی» و «فئودالیسم آسیایی» را در قیاس با نسخه‌ی اصیل اروپایی آن ایجاد کردند (پطروشفسکی، ۱۳۴۴، ج ۲، صص ۷ و ۹۲، پیروز، ۱۳۷۱، ص ۷۳ و سیف، ۱۳۸۰، صص ۹۲-۹۳ و اشرف، ۱۳۴۷، صص ۱۹-۲۷ و ورداسبی، ۱۳۵۴، صص ۱۵-۱۶ و فشاهی، ۲۵۳۶، ص ۱۲ و همو، ۱۳۵۴، ص ۲۰). اهمیت توجه به فئودالیسم در تاریخ‌نگاری شوروی، بیشتر ناشی از آن بود که نظام فئودالی، به‌عنوان مرحله‌ای دیرپا از تکامل تاریخی جهان شمول، بین مراحل برده‌داری و سرمایه‌داری قرار داشت و به‌عنوان تنها مرحله‌ی حساس و سرنوشت‌ساز تاریخی، برای گذار به سرمایه‌داری بورژوازی محسوب می‌شد (هابسبام، ۱۳۴۸، صص ۸۵-۸۶ و ورداسبی، ۱۳۵۴، صص ۱۸-۱۹ و ۵۵-۵۶).

با توجه به این‌که «جامعه‌ی طبقاتی فئودالی»، در تجربه‌ی تاریخی ایران دوره‌ی زمانی گسترده‌ای را شامل می‌شد، محققان مارکسیست - لنینیست به غیر از افزودن مفاهیم الحاقی برای اثبات و توجیه آن، به دو مرحله‌ی اساسی در جریان «تکامل فئودالیسم» در ایران، قائل شدند: «مرحله‌ی نخست جامعه‌ی فئودالی»، یا «جامعه‌ی فئودالی متقدم» که از عصر ساسانی با فروپاشی سازمان برده‌داری شکل گرفته و حتی برخی جنبه‌های تکاملی هم یافته بود (نعمانی، ۱۳۵۸، صص ۱۴۹-۱۵۱، و فشاهی، ۱۳۵۴، صص ۳۹-۴۱) که به واسطه استیلای عرب، روند تکاملی فئودالیسم در ایران، دچار وقفه و رکود شده و وارد «دوران تفوق اشکال غیرمتکامل و ناقص مالکیت فئودالی زمین و آب؛ یعنی مالکیت فئودالی دولت و ملک‌داری غیر مشروط» گردید (پیگولوسکایا و...، ۱۳۵۳، صص ۱۳۰-۱۳۵ و ۱۶۳-۱۶۴ و اشرف، ۱۳۴۶، ص ۲۸ و فشاهی، ۱۳۵۴، صص ۵۵-۵۶ و همو، ۲۵۳۶، صص ۹-۱۱). مرحله‌ی دوم هم «جامعه‌ی فئودالی متأخر» بود که به واسطه‌ی وقفه‌ی ایجاد شده در فرآیند تکاملی جامعه و اقتصاد فئودالی در ایران، تحت‌تأثیر شرایط ایجاد شده در نظام زمین‌داری و بهره‌برداری ارضی، از قرن ۱۰ م. (۴ هـ) و به خصوص از دوره‌ی سلجوقیان به بعد با تکامل نظام اقطاع، شکل گرفت و در اواخر عهد مغول - با وجود وقفه‌ای که به واسطه‌ی حملات ویرانگر مغول‌ها، در جریان تکامل اقتصادی ایران حاصل شد - در سده‌ی چهاردهم میلادی، وارد دوران «متکامل فئودالی» شد (پیگولوسکایا و...، ۱۳۵۳، صص ۲۱۴ و ۲۱۷ و پطروشفسکی، ۱۳۵۹، صص ۲۲-۲۳ و ۳۹-۴۰ و ۷۴ و پطروشفسکی، ۱۳۵۷، صص ۴۶ و ۴۹ و نعمانی، ۱۳۵۸، صص ۲۲۱-۲۲۲ و ۲۴۲ و ۲۴۳). مطابق اظهارات مورخان مارکسیست - لنینیست، جامعه‌ی فئودالی ایرانی در فرآیند جریان تکامل تاریخی، از اواسط قرن چهاردهم تا پایان قرن پانزدهم، دوره‌ی پاشیدگی فئودالی و قیام‌های خلق را پشت سر گذاشته و در عهد

صفویه، به سمت «فئودالیسم متمرکز» گرایش پیدا کرد (پطروشفسکی، ۱۳۵۹، صص ۸۷-۸۸ و ۱۰۶-۱۰۷ و نعمانی، ۱۳۵۸، صص ۲۴۷-۲۵۱). در ادامه روند تاریخی مذکور، نظام فئودالی در ایران، در سده‌های هجدهم و نوزدهم دچار انحطاط شده و از قرن بیستم، به سمت نظام بورژوازی متحول گردید. در همین راستا، نظام قاجاری آخرین مرحله فئودالیسم در ایران و انقلاب مشروطه هم به سیاق انقلاب فرانسه، به عنوان مصداقی از «انقلاب بورژوازی» و سرآغاز ورود به جامعه بورژوازی تلقی گردید (اشرف، ۱۳۴۶، صص ۲۸-۲۹، و فاشاهی، ۱۳۵۴، صص ۱۹۲-۱۹۳ و همو، ۲۵۳۶، ص ۲۷، و همو، ۱۳۶۰، صص ۱۰-۱۱ و کاتوزیان، ۱۳۸۰، صص ۵۶-۶۰، و اکبری، ۱۳۸۷، صص ۱۰-۱۶). در راستای تفکر مذکور بود که شخصیت‌هایی چون رضا شاه و محمدرضا شاه را «عبای بورژوازی ملی» پوشانده و نمایندگان شاخص جریان «ضد فئودالی» در ایران عنوان کردند. (سیف، ۱۳۸۰، صص ۴۱-۴۳ و ۸۹-۹۰)؛ به این امید که آن‌ها را عاملان زوال نهایی ساختارهای فئودالی و تحقق نهایی جامعه بورژوازی ایرانی عنوان کنند. به همان شیوه در جریان سیر تاریخی جامعه ایرانی، انقلاب اسلامی سال ۵۷ هم، طبق تحلیل‌های مارکسیستی - لنینیستی، به عنوان «انقلاب تکمیلی بورژوا - دموکراتیک» ترسیم شد که نقش مقدمه‌سازی را در گذار جامعه ایرانی از بورژوازی به سمت سوسیالیسم نهایی داشت (ر.دانا، ۱۳۵۸، صص ۳۵ و ۳۸).

در این دیدگاه، بورژوازی و سیاست‌ها و تضادهای درونی حاکم در آن، خود به عنوان ابزار و مرحله تسریع‌کننده در مسیر خودآگاهی پرولتاریا و ورود به سوسیالیسم محسوب می‌شد و توجه به نظام بورژوازی و ضرورت تحقق آن هم، با وجود ضدیت با امپریالیسم بورژوازی، از همین ضرورت بر می‌خاست؛ چرا که طبق دیدگاه فوق، نظام سرمایه‌داری بورژوازی، خود یک مرحله‌گذار بود و به واسطه تضادهای ناشی از برخورد طبقات سرمایه‌داری و پرولتاریا، به‌زودی باید دچار فروپاشی شده و به نظام بدون طبقه و استثمار سوسیالیسم و نهایت آن، کمونیسم، متحول می‌گردید (پی یتز، ۱۳۵۲، صص ۸۹-۹۳ و فونتن، ۱۳۷۱، ص ۱۴)؛ امری که لنین به صراحت، آن را چنین بیان کرده بود: «بورژوازی به منتها درجه، برای پرولتاریا سودمند است. انقلاب بورژوازی برای پرولتاریا، مسلماً ضروری است. هرچه انقلاب بورژوازی، کامل‌تر و قطعی‌تر و هرچه پی‌گیری آن بیشتر باشد، همان اندازه هم مبارزه پرولتاریا با بورژوازی، در راه رسیدن به سوسیالیسم، بیشتر تأمین خواهد بود» (ر. دانا، ۱۳۵۸، ص ۳۲).

به جهت نگرش مذکور، همواره یکی از معضلات فکری ایران‌شناسی مبتنی بر گفتمان مارکسیسم - لنیسنسم، با وجود ضدیت آن با بورژوازی و نظام سرمایه‌داری غربی و قرائت‌های اندیشمندان لیبرال از تاریخ ایران (پتروشفسکی، ۱۳۵۹، صص ۳۲-۳۳. و همو، ۱۳۵۷، صص ۱۳-۱۴)، اندیشهٔ اروپامحوری ایجابی نهفته در تحلیل‌ها و دیدگاه‌های طرفداران آن بوده است؛ معضلی که عنصر تکامل‌گرایی و اروپامحور بودن آن، به شکل ایجابی برخاسته از اندیشه‌های مارکس بود (مارکس، ۱۳۷۸، ج ۱، صص ۴۸۶-۴۸۵) و شکل جهان‌شمول بودن مراحل تکامل ادواری تاریخ و اندیشهٔ فروپاشی امپریالیسم بورژوازی و گذار به سوسیالیسم جهانی، از اندیشه‌های لنین سرچشمه می‌گرفت (پی‌یتر، ۱۳۵۲، صص ۱۱۷-۱۱۸ و مارکس، ۱۳۸۳، صص ۵۹-۶۰). الحاقات لنین در اندیشه‌های اصلی مارکس راجع به انقلاب آیندهٔ سوسیالیستی آن بود که از نظر وی، قرار نبوده انقلاب پرولتاریایی و کارگری، جهت رسیدن به جامعهٔ سوسیالیستی، تنها در جوامع پیشرفتهٔ سرمایه‌داری رخ دهد؛ بلکه کشورهای عقب‌ماندهٔ قبل از سرمایه‌داری هم می‌توانستند به واسطهٔ شتاب تاریخی حاصل از اقدامات انقلابی و فعال روشنفکران و نخبگان پرولتری شکل‌دهندهٔ حزب کارگری و اتحاد کارگران و دهقانان، به سمت انقلاب سوسیالیستی گام بردارند (پی‌یتر، ۱۳۵۲، صص ۱۱۷-۱۱۸ و مارکس، ۱۳۸۳، صص ۵۹-۶۰). به همین خاطر هم، با این که بخش‌های اساسی نظریات و دیدگاه‌های جامعه‌شناختی، مبتنی بر ایدئولوژی مارکسیسم - لنیسنسم در تاریخ‌نگاری ایران، دچار معضل اروپامحوری ایجابی بود؛ اما این جریان فکری، غایت و هدف نهایی‌اش مطابق افکار لنین، تبلیغ و ترویج اندیشهٔ فروپاشی «امپریالیسم» نظام بورژوازی و پیش‌بینی و نوید تحقق جامعهٔ آرمانی سوسیالیسم، به عنوان جامعه‌ای بدون طبقه و استثمار، برای کل جوامع جهانی از طریق «انقلاب فرجامین سوسیالیستی» بود (اشرف، ۱۳۴۶، ص ۲۱ و طبری، ۱۳۶۸، ص ۵۲، و پی‌یتر، ۱۳۵۲، صص ۱۱۶-۱۱۸ و فونتن، ۱۳۷۱، ص ۱۳، و میرسپاسی، ۱۳۸۴، صص ۸۴-۸۵). مطابق این دیدگاه، سرنوشت و آیندهٔ جوامعی مثل ایران در مسیر سخت مبارزه «علیه استیلاجویی قدرت‌های بزرگ امپریالیستی سرمایه‌داری»، و «رهایی خلق‌ها از یوغ استثمارگران» (مارکس، ۱۳۸۳، ص ۶۰ و فشاهی، ۱۳۶۰، صص ۳۳۶-۳۳۷ و ۳۴۶-۳۴۷، و طبری، ۱۳۶۸، ص ۴۰۶ و پی‌یتر، ۱۳۵۲، ص ۲۹۳ و فونتن، ۱۳۷۱، ص ۷۶) با الگو قرار دادن نظام شوروی، به عنوان مصداق سوسیالیسم جهانی رقم می‌خورد (طبری، ۱۳۶۸، صص ۲۰ و ۳۴۱-۳۴۲).

در واقع، هدف اساسی ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم آن بود که با استفاده از «تاریخ علمی» مورد ادعا، «قوانین رویدادهای اجتماعی»، جامعه ایرانی را در راستای روشن ساختن مسیر آن و تسهیل چگونگی رسیدن آن به جامعه آرمانی و مطلوب، «کشف» کند. تاریخی که خلاف تاریخ‌نویسی نقلی و توصیفی متعارف، هدفش «بررسی همه‌جانبه پویش‌پیدایش، تکامل و تلاشی ساخت‌های اقتصادی - اجتماعی و همه‌گرایش‌های متضاد در این ساخت‌ها» و مطالعه پدیده‌ها و ساختارهای اقتصادی، به عنوان «کلید درک کل پویش تکامل اجتماعی در گذشته و حال» (نعمانی، ۱۳۵۸، ص ۱۶) جامعه ایرانی بود. مطابق این دیدگاه، تأکید می‌شد که نظریه و معرفت تاریخی، بیشتر از آن که جنبه «آکادمیک، کتابی و کابینه‌ای» داشته باشد، باید به هدف ایجاد تغییرات مطلوب اجتماعی، حاوی «اخگری از احساس انسانی، ایرانی و انقلابی» باشد (طبری، ۱۳۴۸، ص ۱۰). به همین خاطر نظریه تکامل اجتماعی در تفکر «نواسکولاستیک مارکسیستی»، به‌گونه‌ای ایدئولوژی تغییر جهان مبدل شد که به‌جای آن که در شکل ابزاری علمی، جهت شناخت جامعه باشد، بیشتر در حکم ابزاری ارشادی و سیاسی، جهت تأثیرگذاری در جریان حوادث و تغییر جوامع، در راستای تحقق «مدینه فاضله» سوسیالیستی مورد نظر شوروی به‌کار گرفته می‌شد (طبری، ۱۳۶۸، ص ۱۹۱ و ۲۸۵ و ۲۸۷، و دون، ۱۳۶۸، ص ۱۴ و فونتن، ۱۳۷۱، ص ۱۶). چرا که نوشتن تاریخ جوامعی چون ایران توسط اندیشمندان این جریان، نه به خاطر خود تاریخ و گذشته آن؛ بلکه به هدف نشان‌دادن مسیر مراحل تکاملی تاریخ جهانی، برای رسیدن به جامعه آرمانی مطلوب در آینده بود و جامعه ایرانی بدون هرگونه موجودیت مستقل و خاص تاریخی متعلق به خود، در منظومه‌ای کلی و جهانی از ساختار و جریان تاریخی تکاملی قرار می‌گرفت (توسلی و عباداللهی، ۱۳۸۲، ص ۶۸-۶۹).

جایگاه و فرجام تاریخی جامعه ایرانی، در «نظام آسیایی»

نظریه شیوه تولید آسیایی در زمینه مطالعات تاریخی ایران به‌شکلی هدف‌دار بیشتر از دهه چهل شمسی به بعد مطرح شد. انتشار بخشی از اظهارات مارکس در مورد جوامع آسیایی در جریان جنگ سرد و به دنبال آن مواضع انتقادی مارکسیست‌های منتقد بر دیدگاه‌های یک‌جانبه جریان فکری مارکسیستی - لنینیستی، در زمینه نادیده‌گرفتن بخش مهمی از اندیشه‌های مارکس در مورد جوامع آسیایی که در نظریه شیوه تولید

آسیایی نمود یافته بود و آثار آن در بین برخی اندیشمندان ایرانی و احساس ضرورت آن‌ها در اتخاذ موضعی انتقادی در برابر تفاسیر یک‌جانبه طرفداران جریان مارکسیست - لنینیست در ایران، از جمله زمینه‌های مؤثر در طرح مباحث مربوط به شیوه تولید آسیایی در برخی مجامع علمی ایران بود (خنجی، ۱۳۵۸، صص ۱۱-۲۴ و ۲۵-۱۳۷۳، ش. ۱۱-۱۲، صص ۳۰-۳۱ و همان، ش. ۵-۶، صص ۲۲-۲۳ و رحمانیان، ۱۳۸۲، ص ۴۰۹). جدای از عوامل مذکور، ساختار سیاسی و اقتصادی رژیم پهلوی در ایران معاصر که زمینه‌ساز تسلط یک‌جانبه آن بر جامعه شده بود و کیفیت فروپاشی ناگهانی و شدید این رژیم در نظر برخی از منتقدان، به عنوان مصداقی از نظام آسیایی و استبداد شرقی و فرجام آن تلقی شده و در گرایش آن‌ها به استفاده از نظریه استبداد شرقی و شیوه تولید آسیایی و تسری و تعمیم خصوصیات چنین نظامی برای تحلیل ساختارهای سیاسی - اقتصادی جامعه ایرانی در عرصه تاریخی، مؤثر بوده است. (کاتوزیان، ۱۳۸۱، ص ۵ و خنجی، ۱۳۵۸، صص ۱۸ و ۷. و رحمانیان، ۱۳۸۲، ص ۴۱۰). همچنین از دهه پنجاه و به‌خصوص بعد از انقلاب اسلامی سال ۵۷، به واسطه تحولاتی که در فضای سیاسی و فکری و فرهنگی ایران پدید آمد، تغییراتی هم در عرصه رقابتی نظریه‌های رقیب مذکور، در زمینه مطالعه ساختارهای جامعه ایرانی پدید آمد؛ چرا که به واسطه وقوع انقلاب اسلامی در ایران، به عنوان پدیده‌ای متفاوت در فضای مسلط فکری و ایدئولوژیک ناشی از جنگ سرد و تقابل ایدئولوژی‌های کمونیسم و سرمایه‌داری در سطح جهانی، شرایطی در جامعه ایرانی بعد از انقلاب پدید آمد که جایگاه مسلط جریان مارکسیسم - لنینیسم را خیلی زودتر از دیگر بخش‌های جهان و آن هم قبل از فروپاشی نظام کمونیسم شوروی، دچار زوال کرد. به دنبال این شرایط، موقعیت مسلط جریان مارکسیسم - لنینیسم هم، در عرصه تاریخ نویسی جامعه ایرانی دچار افول گردید و در چنین فضایی، گونه‌ای خلأ فکری در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی ایران پدید آمد که به نوعی به نفع گسترش گفتمان‌های مبتنی بر نظریه «شیوه تولید آسیایی» و «استبداد شرقی» در ایران تمام شد.

نظریه «شیوه تولید آسیایی» مارکس و «استبداد شرقی» مطرح در آن، در ابتدا و به شکلی جدی از طرف محمد علی خنجی - از مارکسیست‌های منتقد جریان مارکسیسم - لنینیسم - به هدف مقابله با دیدگاه برده‌داری دیاکونوف در مورد مقاطعی از تاریخ ایران باستان مطرح شد (خنجی، ۱۳۵۸، صص ۱۷-۲۵ و خنجی، ۱۳۷۳، ش ۱۱-۱۲). وی در مقابل دیدگاه دیاکونوف، بدون این که تعریف واقع‌گرایانه از پدیده‌ها و جریان تاریخی جامعه

ایران باستان داشته باشد، مطابق مبانی نظام آسیایی مارکس، دچار اروپامحوری سلبی شده و بر وجود دولت متمرکز دیوان‌سالار و نبود مالکیت خصوصی و غلبه مالکیت دولتی و نقش اجتماعات کشاورزی در ایران باستان تأکید کرد (خنجی، ۱۳۵۸، صص ۷ و ۵۸-۵۹). خلاف دیدگاه خنجی که این نوع شیوه تولید را تنها برای مطالعه جامعه ایران باستان و آن هم در مقابل شیوه تولید برده‌داری مطرح کرده بود^(۳)، بعدها تغییری که در مورد جایگاه نظریه شیوه تولید آسیایی در تحلیل تاریخ ایران پدید آمد، این بود که این نظریه، برای تحلیل کل تاریخ ایران از دوره باستان تا معاصر به کار گرفته شد و بدین‌گونه در مقابل جریانی که بر وجود بلندمدت فئودالیسم در تاریخ ایران تأکید داشت، بر وجود نظام آسیایی و یا ساختارهای مشابه با آن^(۴) تأکید کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۰، صص ۷-۲۵ و همو، ۱۳۸۱، صص ۳۴۷-۳۴۹ و سیف، ۱۳۸۰، ص ۳۸ و علمداری، ۱۳۷۹، صص ۵۴-۵۸، پیروز، ۱۳۷۱، شماره‌های مسلسل ۴۹-۵۰، ۵۳-۵۴ تا ۵۹-۶۰).

بدین‌گونه در مجموع سنت مطالعاتی تاریخ ایران بر اساس نظریه «شیوه تولید آسیایی» و تلقی جامعه ایرانی به عنوان مصداقی از «نظام آسیایی»، توسط دو طیف موسوم به مارکسیست‌های منتقد جریان مارکسیسم - لنینیسم و اندیشمندان لیبرال صورت گرفته است. مواضع فکری هر دو طیف، در زمینه تاریخ‌نویسی و جامعه‌شناسی تاریخی ایران، بیشتر از آن که مبتنی و مستند به تجربیات و واقعیات تاریخی جامعه ایرانی باشد، بازتابی در مقابل دیدگاه‌های مارکسیسم - لنینیسم بوده و در همین راستا با توسل به آراء و افکار مارکس در مورد جوامع آسیایی، آن را به عنوان محملی جهت نقد و محکوم کردن تفکر تاریخی مارکسیسم روسی و اندیشه قانونمندی تکامل تک خطی جوامع انسانی قرار داده‌اند (خنجی، ۱۳۵۸، صص ۲۴-۲۵ اشرف، ۱۳۴۶، ص ۲۲. ورداسبی، ۱۳۵۴، صص ۸-۹ و سیف، ۱۳۸۰، صص ۶۵-۶۶ و کاتوزیان، ۱۳۸۱، صص ۷-۹). هدف عمده طیف مارکسیسم انتقادی، بیش از آن که معطوف به مقابله با نادیده گرفته شدن خیلی از مسلمات تاریخی جامعه ایران از طرف جریان مارکسیسم روسی باشد، ضرورت مقابله با آن در زمینه ایجاد «تحریف»، در برخی اندیشه‌های مارکس نسبت به جوامع آسیایی بود (اشرف، ۱۳۴۶، ص ۲۲ و سیف، ۱۳۸۱، صص ۳۸-۳۹ و ۱۴۳-۱۴۴ و وارگا، ۱۳۴۸، ص ۸۲). اقبال اندیشمندان لیبرال هم به الگوی شیوه تولید آسیایی، بدون این‌که دغدغه شناخت مستقل و واقع‌گرایانه تجربیات و ساختارهای جامعه ایرانی را در عرصه تاریخی داشته باشند، بیشتر ناشی از مواضع اروپامحور سلبی، در مقابله با دیدگاه‌های جریان

مارکسیسم - لنینیسم بوده است (کاتوزیان، ۱۳۸۱، صص ۷-۹ و ۳۴۷-۳۴۹. و دون، ۱۳۶۸، صص ۹۳-۹۴). شاید از همین موضع بوده که طرفداران جریان مارکسیسم - لنینیسم، تئوری شیوه تولید آسیایی را تئوری بورژوازی و مدافعان این نظریه را حاملان نفوذ خارجی (نظام سرمایه‌داری) عنوان می‌کردند (سیف، ۱۳۸۱، ص ۲۱).

طرفداران شیوه تولید آسیایی از موضع اروپامحوری سلبی، چون تحت‌تأثیر فلسفه مدرنیته قائل به اصالت تردیدناپذیر جریان تاریخی و سابقه تکامل تاریخی اروپای سرمایه‌داری هستند، وقتی خصوصیات مشابه با سیر تکاملی مغرب زمین را در تاریخ ایران مشاهده نمی‌کنند، نه می‌توانند از اصالت دیدگاه‌های اروپامحور و نظریه متعلق به چنان دیدگاهی صرف‌نظر کنند و نه تحلیلی واقع‌گرا و متعلق به هستی و موجودیت تاریخی جامعه ایرانی ارائه دهند؛ چرا که تفکر اصالت تجربیات تاریخی اروپا مانع از آن است که آن‌ها جامعه ایرانی را به‌طور مستقل و از موضعی متعلق به هستی و ذات تاریخی آن مورد بررسی قرار داده و بشناسند. نتیجه هم آن می‌شود که در شرایط اصیل محسوب‌کردن نسخه تجربه تاریخی غرب و مشاهده مطابقت‌نداشتن بین تجربیات تاریخی ایران با غرب، در ظاهر مطالعات تطبیقی، خصوصیات عکس آن را برای تشریح ویژگی‌های تاریخی جامعه ایرانی اطلاق کنند (کاتوزیان، ۱۳۸۰، صص ۲-۲۵ و همو ۱۳۸۱، صص ۷-۹ و همو، ۱۳۷۷، ص ۶ و همو، ۱۳۷۴، صص ۸۹-۹۰ و علمداری، ۱۳۷۹، صص ۵۴-۵۸ و ۱۳۱-۱۳۵ و پیروز، ۱۳۷۱، ش ۵۳-۵۴، ص ۷۴. توسلی و عباداللهی، ۱۳۸۲، ص ۷۲)؛ همان نگرشی که خود در اصل، ریشه در بخشی از افکار مارکس در مورد جوامع آسیایی داشت؛ چرا که مارکس نظام آسیایی را نظامی راکد و ایستا می‌دانست که توان تغییر و دگرگونی از درون را ندارد و باید توسط عاملی بیرونی چون نظام سرمایه‌داری، با وجود تمام صدمات و لطمات آن، متحول می‌شد (میرسپاسی، ۱۳۸۴، صص ۸۲-۸۳).

در چنین شرایطی است که پیوند پارادوکس اروپامحوری سلبی و جهل نسبت به خصوصیات تاریخی جامعه ایرانی، در اندیشه و افکار طرفداران شیوه تولید آسیایی معنادار می‌شود؛ چرا که روش تحلیلی این طیف، به‌گونه‌ای است که در ابتدا و در ظاهر مطالعات تطبیقی، نسبت به منحصربه‌فرد بودن ویژگی‌ها و ساختارهای جامعه ایرانی در عرصه تاریخی تأکید دارند؛ اما در نهایت بدون این که به مطالعه واقع‌بینانه ویژگی‌های خاص جامعه ایرانی بپردازند، جامعه ایرانی را از منظر فقدان صفات جامعه اروپایی ارزیابی می‌کنند؛ یعنی هرچه در جریان و تجارب تاریخی اروپا حاکم بوده، عکس آن

صفات را برای جامعه ایرانی متصور می‌گردند؛ یعنی الگو قرار دادن ویژگی‌های تاریخی جوامع اروپایی، با ذکر موارد و مشخصه‌های آن و انتساب تضادها و تقابل‌های آن به ساختارها و ماهیت جامعه ایرانی (کاتوزیان، ۱۳۸۰، صص ۲-۲۵ و همو ۱۳۸۱، صص ۷-۹ و پیروز، ۱۳۷۱، ش ۵۷-۵۸، ص ۱۰۴ و علمداری، ۱۳۷۹، صص ۱۳۱-۱۳۵ و سیف، ۱۳۸۱، صص ۱۳۷-۱۴۰). برخی از آن‌ها حتی دامنه تفاوت‌ها و به عبارت بهتر، تضادهای بین دو نظام آسیایی و فئودالی را در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی وسعت داده و در زمینه ویژگی‌های مناسبات بین دین و دولت در هر کدام هم، قائل به تضاد شده و نظام فئودالی را مبتنی بر جدایی بین نهاد سیاسی (امپراطوری) و نهاد دینی (کلیسا) و نظام آسیایی را بر اساس اتحاد و پیوند بین دین و دولت، مورد توجه قرار داده‌اند (علمداری، ۱۳۷۹، صص ۴۷-۵۴).

نتیجه تفکرات متضاد و دوگانه ناشی از اروپامحوری ایجابی و سلبی طرفداران جریان‌های فکری مارکسیسم - لنینیسم و شیوه تولید آسیایی راجع به ساختارها و جریان تاریخی جامعه ایرانی، بیشتر در شکل تضادانگاری بین دو نظام «آسیایی» و «فئودالی» (وارگا، ۱۳۴۸، صص ۷۷-۷۸) و آثار آن در تحلیل‌های دوگانه و متضاد از ساختارها و جریان تاریخی جامعه ایرانی قابل توجه است (اشرف، ۱۳۴۶، ش ۷-۵، صص ۱۶-۲۳ و ۱۵۷-۱۶۰ و همو، ۱۳۴۷، صص ۱۷-۱۸ و کاتوزیان، ۱۳۸۱، صص ۵۵-۶۰ و همو، ۱۳۷۷، صص ۶-۹ و علمداری، ۱۳۷۹، صص ۱۴۰-۱۴۲ و توسلی و عبداللهی، ۱۳۸۲، صص ۷۲-۷۳) و آنچه در این میان، همواره مغفول مانده، همان واقعیت و هستی تاریخ و جامعه ایرانی است؛ همچنان که جریان مارکسیسم - لنینیسم، فئودالیسم را یکی از ادوار طولانی تاریخ تکاملی ایران محسوب می‌کند، طرفداران شیوه تولید آسیایی هم در نقطه مقابل آن، قائل به تسلط بلندمدت ساختارهای آسیایی در جامعه ایرانی هستند؛ ساختارهایی که دچار رکود و عقب‌ماندگی تاریخی هستند و غالباً در نقطه مقابل ویژگی‌های ساختار فئودالی تعریف می‌شوند؛ با وجود این که جامعه فئودالی، در اندیشه اروپاییان عصر مدرنیته و روشنگری، به عنوان محصول عصر تاریک تاریخ اروپا مطرح است؛ اما در افکار طرفداران نظام آسیایی در ایران، به جهت عارضه اروپامحوری حاکم در افکار آن‌ها، به جهت اینکه به عنوان تنها مقطع تاریخی ورود به نظام سرمایه‌داری مطرح است، در مقابل «نظام خشن و استبدادی موسوم به استبداد شرقی»، در شکل یک جامعه مطلوب و آرمانی نشان داده شده (کاتوزیان، ۱۳۷۷، صص ۵۹-۶۰) و ویژگی‌های ساختاری جامعه ایرانی، از نظر میزان نزدیکی یا دوری از صفات و ویژگی‌های نسخه اصیل و اروپایی جامعه فئودالی،

به‌عنوان یک جامعه آرمانی و زمینه‌ساز تحول به سرمایه‌داری ارزیابی می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۱، صص ۷-۹ و ۵۹-۶۲ و همو، ۱۳۷۷، صص ۱۳-۲۲ و ۳۷-۴۱ و ۶۲-۶۴ و علمداری، ۱۳۷۹، صص ۱۳۱-۱۳۵ و ۱۳۹-۱۴۰ و ۱۶۵-۱۶۹). در این دیدگاه فئودالیسم اصیل اروپایی، در حکم «نطفه حلال» نمود پیدا می‌کند، که در ایران تحت‌تأثیر شرایط خاص تاریخی و اقلیمی تحقق نیافته و در شکل «مولودی ناقص‌الخلقه یا عجیب‌الخلقه، چشم به جهان می‌گشاید که با وجود شباهت‌های ظاهری با فئودالیسم، فاقد خصوصیات اصلی آن است و قادر نیست در دفتر سجلّ احوال تاریخ، با این نام خودش را به ثبت برساند» (خنجی، ۱۳۷۳، ش ۹-۱۰، ص ۵۷). مطابق این دیدگاه اهمیت فئودالیسم به عنوان تنها مرحله گذار و تحول به سرمایه‌داری، به حدی مهم بوده که «اصلی‌ترین دلیل عقب‌ماندگی ایران از قافله تمدن معاصر غرب را در چرایی عدم پیدایش فئودالیسم» دانسته‌اند (علمداری، ۱۳۷۹، ص ۱۷۳ و کاتوزیان، ۱۳۷۴، صص ۶۲-۶۳ و همو، ۱۳۷۷، ص ۴۲)؛ در هر حالت هدف هر دو جریان، آوردن «جهان سوم» به حلقه سرمایه‌داری و مدرنیته بوده؛ با این تفاوت که در دیدگاه لیبرالیستی، فرجام مشرق‌زمین، به عنوان بخشی از عنصر «واحد و یک‌دست جهان سوم» مدرنیته و نظام سرمایه‌داری است؛ در حالی که مقصود مارکسیسم، تحقق امری بوده که جهان‌های اول (سرمایه‌داری) و سوم (تحت استثمار سرمایه‌داری)، به اتفاق در آرمان‌شهر جهانی سوسیالیسم باید حضور می‌یافتند. از همین نظرگاه است که هر دو جریان مارکسیستی و لیبرالیستی، فرهنگ‌های بومی دیگر جوامع را عناصری کاذب و پندارهایی خودفریب و وهم‌آلود می‌دانند که مانع از تحقق نظام‌های مطلوب موردنظر آن‌ها است (میرسپاسی، ۱۳۸۴، صص ۲۹-۳۳ و ۷۷-۷۸).

نتیجه:

نظریات و جریان‌های فکری مورد بحث بیشتر از توضیح تجربیات تاریخی و سیر و جریان ساختارهای جامعه ایرانی در عرصه تاریخی، درصدد پاسخ‌گویی به دو مسئله متفاوت هستند. جریان تاریخ‌نویسی و جامعه‌شناختی مارکسیست - لنینیست، با تکیه به پیش‌فرض مسلم‌انگاشته ناشی از اندیشه تکاملی تاریخ در شکل تکامل شیوه‌های تولیدی، درصدد شناخت و تبیین چگونگی و کیفیت تکامل و توسعه جامعه ایرانی و موانع پیش روی آن، در عرصه تاریخی بوده و طیف‌های طرفدار نظریه شیوه تولید آسیایی هم تحت‌تأثیر اصالت مدرنیته غربی، با اعتقاد به پیش‌فرض عقب‌ماندگی و وجود

نداشتن امکان تحول درونی جامعه ایرانی، بر مسئله چرایی رکود و عقب‌ماندگی تاریخی جامعه ایرانی و شناسایی علل تأثیرگذار در این زمینه، متمرکز هستند. همچنین، با توجه به این‌که بخشی از کارکردهای نظریات اجتماعی، معطوف به طرح و ارایه راهکارها و شیوه‌هایی برای آینده جوامع بشری است، هر کدام از جریان‌های مذکور، با تکیه به مبانی نظریه‌های مورد استنادشان، درصدد برقراری رابطه بین وضعیت گذشته و حال جامعه ایرانی برآمده و کوشیده‌اند راهکارهایی برای مسئله چگونگی توسعه و تکامل جامعه ایرانی ارائه دهند. به‌طوری‌که همه جریان‌های فکری مذکور که در واقع جریان‌هایی سیاسی - ایدئولوژیک هستند، به علت نگرش غرب‌محوری حاکم در آن‌ها، در دو شکل سلبی و ایجابی، تنها مسیر توسعه و تحول جامعه ایرانی را در گرو الگوبرداری و پیروی از الگوی توسعه و تحول مدرنیته غربی دانسته‌اند؛ با این تفاوت که در دیدگاه غالب طرفداران شیوه تولید آسیایی که از طیف لیبرال‌ها هستند، مدرنیته و سرمایه‌داری از نوع اروپایی، مقصد و نهایت توسعه و تحول جامعه ایرانی عنوان می‌شود؛ اما در دیدگاه جریان مارکسیسم - لنینیسم، نظام سرمایه‌داری به‌عنوان مرحله گذار بوده و سوسیالیسم جهانی، مقصد نهایی تحول است. همچنان که از نگاه مارکسیست‌های منتقد جریان مارکسیسم - لنینیسم هم علیرغم نفی دیدگاه قائل به تکامل تک خطی تاریخ، رسیدن به سوسیالیسم جهانی متفاوت از تجربه شوروی یک هدف و غایت محسوب می‌شود. از همین منظر است که می‌بینیم در آثار مطالعاتی همه طیف‌های مذکور، جامعه ایرانی چندان در عرصه مطالعاتی آزاد و مستقل قرار نگرفته و در زمینه مطالعه تاریخ ایران نظریات مذکور توسط جریان‌های سیاسی مختلف، به هدف اعمال نفوذ و تغییرات مطلوب و جهت‌دار در ساختارهای موجود استفاده شده‌اند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- یکی از مشکلات جریان تاریخ‌نویسی مارکسیسم - لنینیسم در زمینه بررسی تاریخ اجتماعی شرق باستان، که در کنفرانس لنینگراد ۱۹۳۱م. مطرح شد، این بود که تاریخ جوامع شرقی را در دوره باستان برده‌داری محسوب کنند یا فئودالی؟ جلسه‌ای که در نهایت، منجر به بررسی تاریخ باستان جوامع شرقی، مطابق الگوی برده‌داری شد. در واقع، آن‌ها بیشتر از رجوع به واقعیات تاریخی این جوامع، بر اساس مصوبات جلسات و کنفرانس‌ها تصمیم‌گیری می‌کردند که تاریخ جوامع مذکور را مطابق کدام الگوها مورد ارزیابی قرار دهند. ر.ک. دون، ص ۵۵-۵۴ و ۶۴-۶۳.
۲. دیاکونوف که این اثر را در سال ۱۹۵۶ به تألیف در آورده و در آن به سیاق تجربه تاریخی یونان و روم، بر مسئله حاکمیت نظام برده‌داری، در مقطعی از تاریخ باستانی ایران و مشرق‌زمین، تأکید داشت، بعد از گذشت چندین دهه و با مشاهده فروپاشی نظام شوروی و آثار شکست و ناکارآمدی ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم در برقراری

سوسیالیسم و ظهور دیدگاه‌های انتقادی در بررسی روندهای تکاملی تاریخ جهان، جدای از این که در مورد مسئله برده‌داری در شرق باستان و به خصوص ایران باستان، تجدید نظر کرده و با تردید به این مسئله نگرسته و در عین پایبندی به تفکر اندیشه تکاملی در تاریخ، به آن جنبه معقول و اعتدالی داده و اصالت نظریه تکامل ادواری تاریخ در پنج مرحله را که مارکسیسم روسی مبلغ آن بوده و خود وی هم زمانی به آن باور داشته، رد کرده و خود به تجدیدنظر در مبانی «ادبیات مدرسه‌ای شوروی» پرداخته است. دیاکونوف، گذرگاه‌های تاریخ، ص ۴۳ و ۴۱ و ۶۰.

۳- خنجی در طول مطالعات خود در زمینه میزان انطباق نظریه شیوه تولید آسیایی با ویژگی‌های جامعه ایرانی در عرصه تاریخی، آن را تنها برای مطالعه ساختارهای جامعه ایران باستان مفید دانسته و در مورد ساختارها و تحولات جامعه ایرانی در دوره اسلامی، شاهد کاستی‌ها و انطباق نداشتن این نظریه با بخشی از ویژگی‌ها و تجربیات تاریخی جامعه ایرانی شده و درصدد تجدید نظر در این زمینه و طرح نظریه جایگزین و کارآمدتری به جای آن بوده که متأسفانه به علت مرگ ناپهنگام، هیچ گاه نتوانست به طرح و توسعه نظریات خود در مورد ویژگی‌های تاریخی جامعه ایرانی برآید. ر.ک. خنجی، رساله‌ای در بررسی تاریخ ماد و منشأ نظریه دیاکونوف، ص ۱۰۰ - ۸۰.

۴- کاتوزیان با این که در آثار خود، نظریه موسوم به «استبداد ایرانی» را در مقابل قرائت فئودالی از تاریخ ایران آورده است؛ اما اصول و مبانی شکل‌دهنده نظریه مورد ادعای وی، بدون نوآوری و تجدید نظرهای قابل اتکا، از یکسو کاملاً بیان‌کننده خصوصیات نظام آسیایی مارکس است و از دیگر سو، در برابر صفات سلبی فئودالیسم اروپایی تنظیم شده است: ر.ک. کاتوزیان، چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد، ص ۱۴۹ - ۱۴۷ و ۱۵۲-۱۵۱.

منابع

الف) فارسی:

- اباذری، ی. ع. و کریمی، ج. (۱۳۸۵). «آیا شرق‌شناسی را پایانی هست». *فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، ش. ۶.
- اسمیت، د. (۱۳۸۶). *برآمدن جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه دکتر سید هاشم آقاجری، تهران: انتشارات مروارید.
- اسکاچپول، ت. (۱۳۸۸). *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه دکتر سید هاشم آقاجری، تهران: نشر مرکز.
- اشرفیان، ک. ز. و آرنوا، م. ر. (۲۵۳۶). *دولت نادرشاه افشار*، ترجمه حمید امین. تهران: انتشارات شبگیر.
- اشرف، ا. (۱۳۴۶). «نظام فئودالی یا نظام آسیایی»، *جهان نو*، (۷ - ۵)
- اشرف، ا. (۱۳۴۶). «نظام فئودالی یا نظام آسیایی»، *جهان نو*، (۱۰ - ۸)
- اشرف، ا. (۱۳۴۷). «ویژگی‌های تاریخی نظام اجتماعی ایران در دوره اسلامی». *جهان نو*، ش. ۱-۳.
- اکبری، م. ع. (۱۳۸۷). «خوانش‌های نظری از بنیاد دولت پیشامشروطگی در ایران»، *تاریخ ایران. پژوهشنامه علوم انسانی (دانشگاه شهید بهشتی)*، ش. ۵.
- بارتولد، و. و. (۱۳۵۱). *خاورشناسی در روسیه و اروپا*، ترجمه حمزه سردادور، تهران: انتشارات ابن سینا.

- پیروز، پ. (۱۳۷۱). «موانع توسعه در ایران: برخی عوامل تاریخی». *مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش. ۵۰ - ۴۹، ۵۴ - ۵۳ تا ۶۰ - ۵۹.
- پتروشفسکی، ا. پ. (۱۳۵۹). *ایران‌شناسی در شوروی*، ترجمه یعقوب آژند. تهران: انتشارات نیلوفر.
- پتروشفسکی، ا. پ. (۱۳۵۹). *ایران در سده‌های میانه*، ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی. تهران: انتشارات دنیا.
- پتروشفسکی، ا. پ. (۱۳۴۴). *کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول*، ترجمه کریم کشاورز، ج. ۲. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران.
- پتروشفسکی، ا. پ. (۱۳۵۷). *کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول*، ترجمه کریم کشاورز، ج. ۱. تهران: انتشارات نیل.
- پیگولوسکایا، ن. و.، یاکوبوسکی، آ. ی.، و پتروشفسکی، ا. پ.، و دیگران (۱۳۵۳). *تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی*، ترجمه کریم کشاورز. تهران: انتشارات پیام.
- پی یتر، آ. (۱۳۵۲). *مارکس و مارکسیسم*، ترجمه شجاع‌الدین ضیایان. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- توسلی، غ. ع. و عباداللهی، ح. (۱۳۸۲). «ایران‌شناسی مارکس گرا: ضرورت بازاندیشی». *نامه علوم اجتماعی*، ش. ۲۱.
- خنجی، م. ع. (۱۳۵۸). *رساله‌ای در بررسی تاریخ ماد و منشأ نظریه دیاکونوف*. تهران: کتابخانه طهوری.
- خنجی، م. ع. (۱۳۷۳). «اهمیت تئوری و کاربرد آن در بررسی تاریخ تحولات اجتماعی». *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش. ۸-۹.
- خنجی، م. ع. (۱۳۷۳). «ارزش نظریه وجه تولید آسیایی در بررسی تحولات مشرق زمین» (بخش دوم). *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش. ۱۱-۱۲.
- خنجی، م. ع. (۱۳۷۳). «ارزش نظریه وجه تولید آسیایی در بررسی تحولات مشرق زمین» (بخش سوم). *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، ش. ۵-۶.
- دون، پ. ا. (۱۳۶۸). *سقوط و ظهور شیوه تولید آسیایی*، ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
- دیاکونوف، ا. م. (۱۳۴۵). *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- دیاکونوف، ا. م. (۱۳۸۰). *گذرگاه‌های تاریخ*، ترجمه مهدی حقیقت خواه. تهران: انتشارات ققنوس.
- رییس دانا، ف. (۱۳۵۸). *امپریالیسم و فروپاشی کشاورزی*. تهران: انتشارات مازیار.
- رحمانیان، د. (۱۳۸۲). *تاریخ علت‌شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان و مسلمین*. تبریز: مؤسسه تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی (سه علامه تبریزی) دانشگاه تبریز.
- سعید، ا. (۱۳۸۶). *شرق‌شناسی*، ترجمه لطفعلی خنجی. تهران: امیرکبیر.
- سیف، ا. (۱۳۸۰). *استبداد، مساله مالکیت و انباشت سرمایه در ایران*. تهران: نشر رسانش.
- طبری، ا. (۱۳۴۸). *برخی بررسی‌ها درباره جنبش‌های اجتماعی در ایران*. بی جا.
- طبری، ا. (۱۳۴۸). *شناخت و سنجش مارکسیسم*. تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

- عباسی، م.، و آریایی‌نیا، م. (۱۳۸۸). «دیرینه‌شناسی علوم انسانی در گفتار پسااستعماری». *فصلنامه تحقیقات فرهنگی*، ش. ۶.
- علمداری، ک. (۱۳۷۹). *چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت*. تهران: نگاه نو.
- کاتوزیان، م. ع. ه. (۱۳۷۴). *چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد*. تهران: نشر مرکز.
- کاتوزیان، م. ع. ه. (۱۳۷۷). *نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخ ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر مرکز.
- کاتوزیان، م. ع. ه. (۱۳۸۰). *دولت و جامعه در ایران (انقراض قاجار استقرار پهلوی)*، ترجمه حسن افشار. تهران: نشر مرکز.
- کاتوزیان، م. ع. ه. (۱۳۷۴). *اقتصاد سیاسی ایران (از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی)*، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- فشاهی، م. ر. (۱۳۵۴). *از گات‌ها تا مشروطیت (تحولات فکری اجتماعی در جامعه فئودالی ایران)*. تهران: انتشارات گوتنبرگ.
- فشاهی، م. ر. (۲۵۳۶). *واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فئودال*. تهران: انتشارات جاویدان.
- فشاهی، م. ر. (۱۳۶۰). *تکوین سرمایه‌داری در ایران*. تهران: انتشارات گوتنبرگ.
- فونتن، آندره، نظم نوین جهانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، چاپ دوم، نشر فاخته، تهران، ۱۳۷۱.
- مارکس، ک. (۱۳۷۸). *گروندریسه (مبانی نقد اقتصاد سیاسی)*، ترجمه عباس مخبر، ج. ۱. تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
- مارکس، ک. (۱۳۸۳). *سرمایه*، ترجمه ایرج اسکندری، ج. ۱. تهران: انتشارات فردوس
- مور، ب. (۱۳۶۹). *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی*، ترجمه حسین بشیریه. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- میرسپاسی، ع. (۱۳۸۴). *تأملی در مدرنیته ایرانی ما*، ترجمه جلال توکلین. تهران: طرح نو.
- نعمانی، ف. (۱۳۵۸). *تکامل فئودالیسم در ایران*. تهران: خوارزمی.
- وارگا، ی. (۱۳۴۸). «وجه تولید آسیایی»، ترجمه حسن ایلخانی. *جهان نو*، (۳) ۲۴، ۸۲ - ۶۶.
- وبر، م. (۱۳۸۲). *روش‌شناسی علوم اجتماعی*، ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشر مرکز.
- ورداسی، ا. (۱۳۵۴). *علل کندی و ناپیوستگی تکامل جامعه فئودالی ایران*. تهران: انتشارات چاپار.
- هابسام، ا. (۱۳۴۸). «نظری به دوره بندی تاریخ و تکامل تاریخی»، ترجمه احمد اشرف. *جهان نو*، س. ۲۴، ش. ۳.

(ب) غیر فارسی:

- Abrams, Ph. (1982). *historical sociology*, Open books, England.
- Breisach, E. (1983). *Historiography*. Chicago: the university of Chicago press.
- Miller, S. M. (1963). *Max Weber*. New York: Thomas Crowell Company.

Wrong, D. (1970). *Makers of Modern social science*. New Jersey: prentice hall.

Wittfogel, K. A. (1973). *Oriental Despotism*. Massachusetts: Yale University press.